

شاهنامه داوری

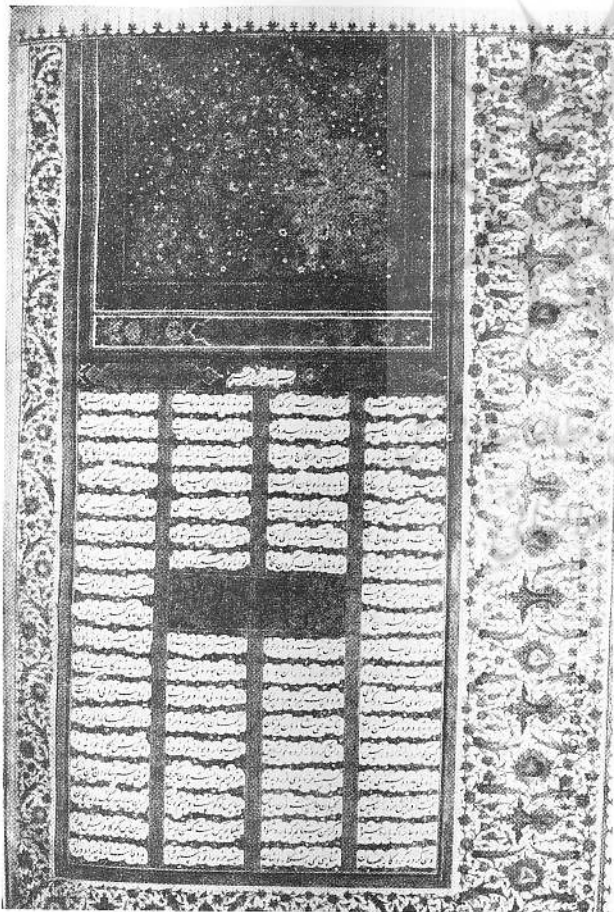
« از تقایس موزه رضاعباسی »

دکتر نورانی وصال

می‌کند، شاه داوری را به منوچهری تشبیه می‌کند. مستوفی الممالک می‌گوید: هرگز منوچهری چنین خطی نداشته و به هنر نقاشی بدین گونه آراسته نبوده است. فی الحال خط و نقاشی وی را به ناصرالدین شاه عرضه می‌دارد. شاه او را گرامی می‌دارد و مستمری قابل توجهی برای او مقرر می‌کند و از او می‌خواهد که در دربار بماند و

داوری، شاعر و نقاش معروف اوایل دوره قاجار، فرزند شاعر شهیر وصال شیرازی است. نام داوری محمد و حسب و نسب و مراتب صوری و معنوی آن استاد را نویسندگان تواریخ ادب و هنر، با شگفتیهای فراوان یاد کرده‌اند. وی سومین فرزند وصال و بعد از احمد وقار و محمود حکیم، که هر دو از شعرا و خطاطان معروف این زمانند، به سال یکهزار و دویست و سی و هشت هجری قمری در شیراز پا به عرصه هستی نهاد. پس از وی سه پسر دیگر وصال، یعنی ابوالقاسم فرهنگ و اسمعیل توحید و عبدالوهاب یزدانی متولد شدند، که اینان نیز مانند برادران دیگر همه از اساتید شعر و خط دوره قاجار به شمارند، فرهنگ و یزدانی علاوه بر شاعری و هنر خطاطی در نقاشی نیز مراحل کمال را پیمودند. فرهنگ در نقاشی آبرنگ و یزدانی در تابلوهای رنگ روغن در شمار اساتید این فن در دوره قاجارند.

داوری، در شاعری سرآمد استادان این فن بود و عموم تذکره‌نویسان به مقام شامخ او در ادب و شاعری اذعان کرده، او را ستوده‌اند. علاوه بر شاعری، داوری یکی از اساتید مسلم خط نستعلیق است. کتب و مرقعاتی که از وی به جا مانده، همه بر قدرت او در خطاطی گواه است. وفات داوری در سال یکهزار و دویست و هشتاد و سه قمری اتفاق افتاد. مدت زندگانی او چهل و چهار سال بود. شعر وی و مرقعات و کتب نفیسی که با خط زیبا به رشته تحریر آورده است نسبت به عمر کوتاه وی واقعاً شگفتی‌آور و دال بر نبوغ فوق‌العاده اوست. وقتی که میرزایوسف مستوفی الممالک وی را به دربار ناصرالدین شاه معرفی



در تهران به زندگی ادامه دهد؛ ولی داوری به واسطهٔ علاقه به شیراز و انس به برادران، پس از چندی عزم مراجعت به شیراز را می‌نماید و تا آخر عمر، در همان شهر به سر می‌برد. مدفن وی در شاه چراغ (احمدبن موسی ع) و بر سنگ مزار او که اکنون در موزهٔ شاه چراغ است، مادهٔ تاریخی منقور است، که مهین برادر وی، وفار سروده است. خط نسخ مادهٔ تاریخ به قلم فرهنگ و خط نستعلیق به قلم یزدانی کوچکترین پسر وصال است.

مهمترین اثر هنری داوری که اکنون زیور موزهٔ رضاعباسی است، شاهنامهٔ فردوسی است، که مسلماً از شاهکارهای خط و نقاشی و تذهیب دورهٔ قاجار است. این شاهنامه را داوری در پنج سال نوشت، و در این مدت به هیچ تحریر دیگری نپرداخت و سب و روز در گوشهٔ خانه به نگارش آن مشغول بود. در اشعاری که به بحر تقارب در آخر شاهنامه سروده و نوشته است در این باره می‌گوید:

همه دستانم به صحرا و باغ
من ایدر فرومانده بادرد و داغ
نه از باغ و از بوستان بهره‌ام

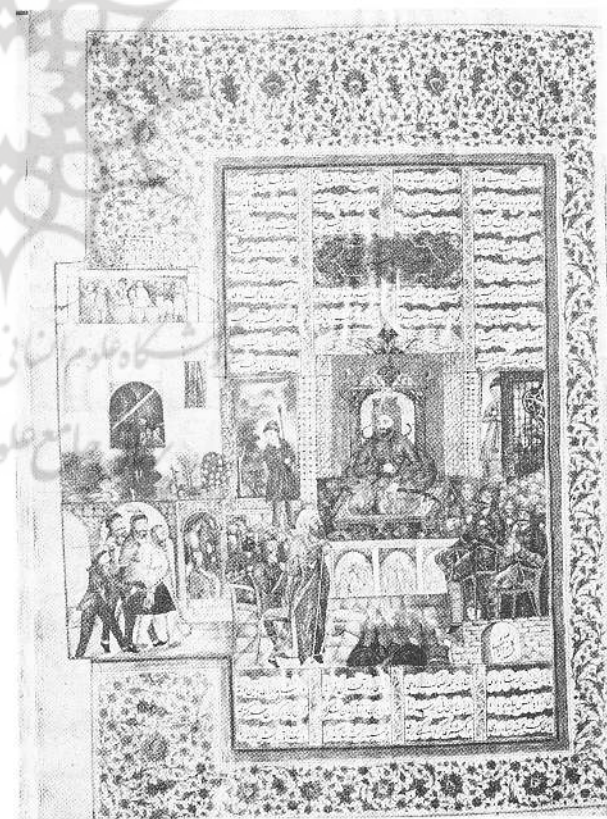
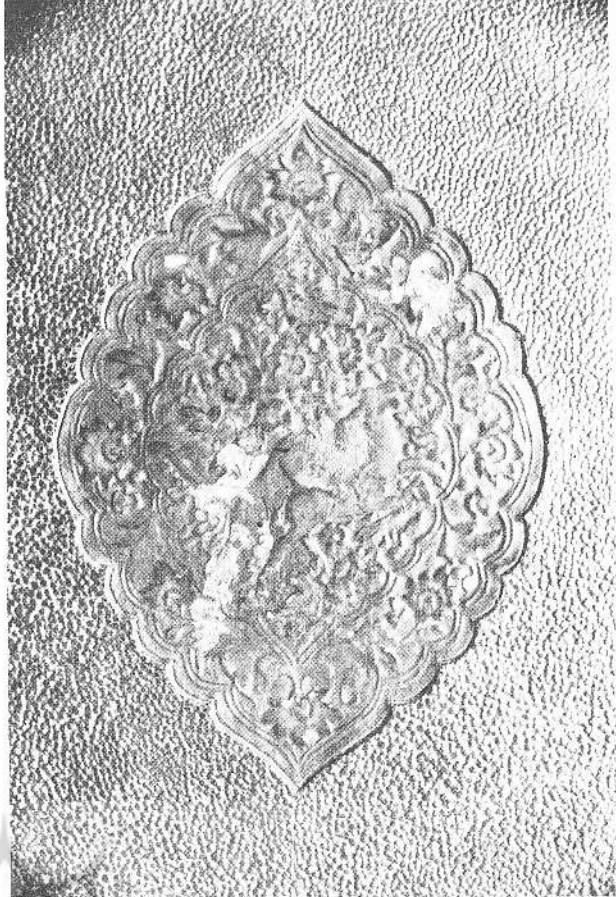
نه از خانه بیرون شدن زهره‌ام
نه آوای بلبل نه بانگ تذرو
نه دیدار گلبن نه بالای سرو
به آردی و مرداد و آبان و دی
همه کار من بایکی خشک نی

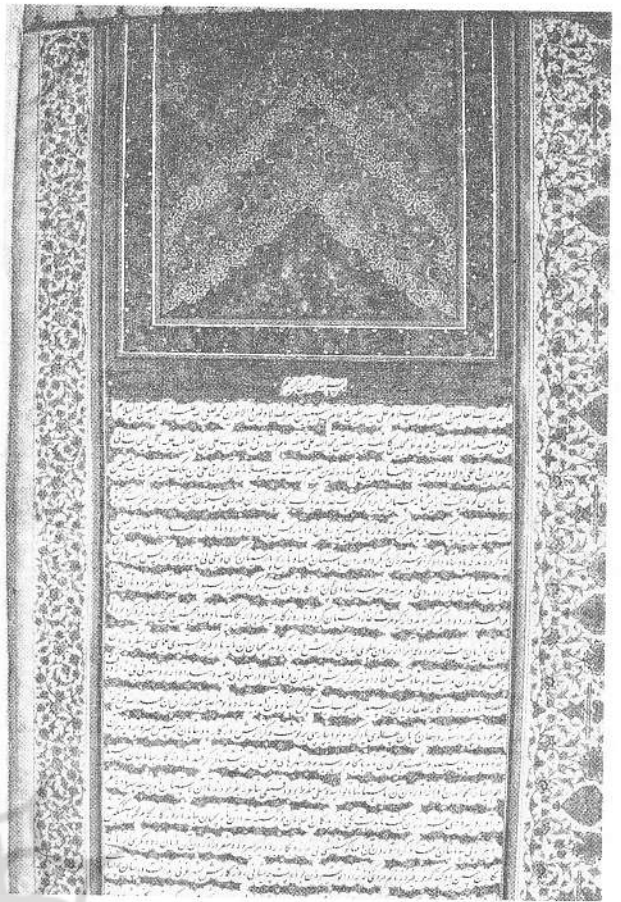
همهٔ کسانی که شاهنامهٔ داوری را دیده‌اند، به عظمت هنر خطاطی وی معترفند، چه همهٔ صفحات آن گویی که یک روز و بایک قلم و در یک حال نوشته شده است. صدر صفحه با ذیل، و اول کتاب با آخر، به هیچ وجه تفاوتی ندارد و اهل خط می‌دانند که هنر کتابت باید تا چه پایه باشد که چنین شاهکاری به وجود آید.

پس از اینکه از خطاطی فراغت یافت به نقاشی کتاب روی آورد که باز در این مورد می‌گوید:

چو کلک نی از دست بگذاشتم
همان کلک مویینه بر داشتم
شگفتی بسی بردم آنجا به کار

چو از خامه برنامه بستم نگار
دیوان‌بگی، صاحب تذکرهٔ حدیقهٔ الشعراء، که به اهتمام محقق ارجمند دکتر عبدالحسین نوائی چاپ شده است،





در باره داوری چنین می نویسد:

کتاب شاهنامه تمام کرد، و تذهیب و نقاشی و جلد او کار خودش بود و کمال امتیاز را داشت. قریب پنج سال زحمت کشید و در آن مدت اجزاء و اوراق او به نظر غالب بزرگان رسید و کسی به بهای زیاد طالب آن نشد. آخر الامر محمدقلی خان قشقائی طالب شد، و کتاب را تمام کرد و شرحی به بحر تقارب مشتمل بر زحمت خود و عظمت مقام فردوسی و مدح ایلخانی بر آن بیفزود و ایلخانی هفتصد تومان پول نقد و دو طاقه شال کشمیری ممتاز و دو اسب خوب به او نیاز کرد، هرچند کتاب هم جای آن را داشت ولی ایلخانی همت کرد و در این زمان دیگری چنین کاری نمی کند. داوری خود در این باره گوید:
یکی کز همه نامبردار تر
ز هر کس به هر کار هشیار تر

شد این نامور گنج را خواستار

به نام وی این نامه شد نامدار

من این نامه را باستانی کنم

در آن یادی از ایلخانی کنم

محمد قلیخان یل نیک رای

به ترکان کشور مهین کد خدای

نکرد از من او هیچ نیکی دریغ

چو از کشته سبزه، بارنده میغ

برون شد ز دست من آن مالها

بماند به دست وی این سالها

این شاهنامه چهار ستونی است و در بین ستونها، جدولهای مذهب دارد و اطراف صفحات دارای کمند است. بعضی صفحات به صورت چلیپاست و در آخر شاهنامه توضیح لغات از برهان قاطع با قرمز دانه و مرکب

تحریر یافته است. در پایان اشعاری که ابیاتی از آن در ضمن مقاله آمده نوشته شده است.

برادر بزرگ داوری، وقار و کوچکترین برادرش یزدانی، در خاتمه کتاب، با شعر و خط، اثری از خود به یادگار گذارده‌اند. فرهنگ، پسر چهارم وصال نیز، در یکی از صفحات شاهنامه دارای یک صفحه نقاشی است.

آنچه از نقاشی داوری در این کتاب وجود دارد دوازده صفحه است، که بیشتر آنها در ابتدای شاهنامه قرار گرفته‌اند. بقیه نقاشیها که افزون از شصت صفحه است، به قلم لطفعلی، نقاش معروف دوره قاجار است، که اهل هنر با نام او آشنایی دارند.

قریب هشت صفحه کتاب یعنی ابتدای جندهای شاهنامه سراسر تذهیب است و شاید مهمترین اثر مذهب دوره قاجار باشد، زیرا به قدری ریزه کاری و ظرافت و هنر در آن به کار رفته، که اعمجاب بیننده را برمی انگیزد. تذهیب شاهنامه به وسیله دو مذهب معروف شیراز، میرزا یوسف و میرزا حسین مذهب پاشی انجام یافته و قریب دو سال صرف آن شده است.

ایلخانی پس از اتمام شاهنامه، به وسیله تجار ایرانی مقیم چین سفارش جلد و جعبه‌ای برای شاهنامه داد که آن دو نیز از شاهکارهای هنر تذهیب و نقاشی چینی بوده است، که متأسفانه پس از مرگ ایلخانی جلد و جعبه را از شاهنامه جدا کردند، و فروختند و اکنون شاهنامه دارای جلد ساغری است.

نخستین بار، علامه مفضل عباس اقبال، این شاهنامه را با مقاله‌ای در مجله یغما معرفی کرد. سپس مرحوم روحانی وصال، در گلشن وصال به شرح محمل آن پرداخت ولی هیچ کدام از این دو، شاهنامه مورد نظر را در زمان نگارش مقاله و شرح حال در اختیار نداشتند، تا به ذکر جزئیات آن پردازند. تنها آنچه را که در نزد صاحب کتاب در طی کمتر از ساعتی دیده بودند به توضیح آوردند. جا دارد که روزی مؤسسه‌ای آن را به حلیه طبع بیاراید و آن زمان روشن خواهد شد که این شاهنامه، همانند شاهنامه بایسنقری از ارزش هنری والایی برخوردار است. و گواهی صادق است که هنرمندانی بزرگ از این خطه بر خاسته‌اند و هنر را تا به اوج خود رسانده‌اند. در پایان، ابیاتی



از اشعار زیبا و بلندبایه داوری را که در پایان شاهنامه به نگارش آمده است، نقل می‌کنیم تا هنر شاعری وی نیز بر خوانندگان گرامی آشکار شود.

درواد از جهاندار با فروداد

بر او کاین همه داستان کرد یار

هنرمند دانای بسیار دان

حکیم جهان دیده کاردان

سخن سنج، فردوسی استاد طوس

که چرخ برین خاک او داد بوس

بر آرنده نام ایران به ماه

فروزنده فر شاهان به گاه

گزارنده آسمانی سخن
 نوآرنده روزگار کهن
 که او فر شاهان فروزنده کرد
 به نام این همه مردگان زنده کرد
 بدین نامه چون دست بردم فراز
 به من بر در رنجهای گشت باز
 به روز جوانی مرا کرد پیر
 کمانی شد از رنج بالای تیر
 بماندم زهر کار و هر پیشه‌ای
 جز انجام آنم نه اندیشه‌ای
 نیشتن به سی سال آموختم
 یکی گنج پر گوهر اندوختم
 فشاندم در این نامه پر مایه گنج
 همان تا چه پیش آیدم دسترنج
 یکایک نمودم همه کارکرد
 بینم که تا کیست مرد نبرد
 سپاسم ز یزدان نیکی دهش
 که بر سر چنین برنوشت از بوش
 که این نامه نغز دلخواسته
 شد از داوری یکسر آراسته
 به سر بر مهم گشت دو پارسی
 به سر بردم این نامه پارسی
 همه دوستانم به صحرا و باغ
 من آیدر فرو مانده بادرد و داغ
 نه از باغ و از بوستان بهره‌ام
 نه از خانه بیرون شدن زهره‌ام
 نه آوای بلبل نه بانگ تذرو
 نه دیدار گلبن نه بالای سرو
 به آردی و مرداد و آبان و دی
 همه کار من با یکی خشک نی
 کمان کرده از پشت و از خامه تیر
 چو تیر افکنان برنشسته دلیر
 به بازو درون زور صد ژنده پیل
 روان از سر انگشتها رود نیل
 به مردانگی تنگ بستم میان
 تنم همچو زه گشت و بستم کمان

قلم بیضه بگذاشت در مشت من
 سرخامه فرسود انگشت من
 درون یکی چشمه از متک و فیر
 فرو شد چو ماهی که در آبگیر
 برآمد از آن چشمه دلفروز
 شب تیره باشید بر روی روز
 حصارى شده گردم از تیغ تیز
 نویسنده را بسته راه گریز
 چو دشت مغان گرد من مارخیز
 زبانها دو شاخ و دهان شهید ریز
 من از آمد افسونی آموخته
 به مشک سیه‌شان دهان دوخته
 ز نی گشته پیرانم شوشتر
 سر از شوشتر رود پر جوشتر
 گهر کز پدر مرده‌ری داشتم
 به سی سال در خامه انباشتم
 در این نامه یکجا فشاندم ز دست
 بدانند هر آن کو شناسنده است
 زهر سو شد اسوه خواهشگران
 ننک مایه بودد و گوهر گران
 همه در شگفتی فرو ماندند
 به من برهمی آفرین خواندند
 چو کلک نی از دست بگذاشتم
 همان کلک مویینه بر داشتم
 شگفتی بسی بردم آنجا به کار
 چو از خامه برنامه بستم نگار
 فروز دانم این رنج را پای رنج
 ولی رنج چندین نبرد به گنج
 کتابی شد آراسته چون عروس
 دراو زنگیان چیره بر ملک روس
 دو رویه سپاه از در کار زار
 کمانگیر و ناچرخزن و تیغ‌دار
 سرواوها گرزه‌گاو سار
 دم دالها خنجر آبدار
 خم میمها تاب داده کمند
 سر کافها چون درفش بلند

الفها کشیده سر از هرکران

شده نامه چون دشت نیزه وران

سر شین چو چنگال جنگی پلنگ

که ناخن برآورده از بهر جنگ

دم میمها تا زمین ریخته

گره بر زه سرش آویخته

نبرد دلیران جنگ آزمای

همان داد شاهان با هوش و رای

زگاه کیومرث تا یزدگرد

همه داستانشان نمودیم گرد

به صد سال اگر پادشاهی کنی

ز مه زور بر گاو و ماهی کنی

به خورشید تابان بسایی درفش

کشی پرده بر آسمان بنفش

همه دادها ماند باید به جای

بماند جهان با جهان کد خدای

اگر خاک خسب است اگر پادشاه

سر انجام خاک است آرامگاه

چنان چون بزادیم بایست مرد

اگر پیر زال است اگر زال گرد

بکاوی اگر خاک تا روی آب

نه رستم بیابی نه افراسیاب

به گیتی نشانی ز جمشید نیست

بر آن دخمه جز تاب خورشید نیست

برفتند و ماندند دو مرده ریگ

یکی کار زشت و دگر نام نیک

به چشم خرد تا چه بینی همی

کدامین دورا برگزینی همی

همه تاجها رفت یکسر به باد

همان نامشان رفت خواهد زیاد



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی